

وقتی شهید خرازی را به مقر راه ندادند



جلسه فرماندهی در یکی از مقرها تشکیل می‌شد؛ دستور رسید، هیچ کس بدون کارت شناسایی وارد نشود. من به اتفاق یکی از بچه‌هایی که بچه یزد بود نگهبانی دم در را به عهده گرفتیم.

جام جم آنلاین: جلسه فرماندهی در یکی از مقرها تشکیل می‌شد؛ دستور رسید، هیچ کس بدون کارت شناسایی وارد نشود. من به اتفاق یکی از بچه‌هایی که بچه یزد بود نگهبانی دم در را به عهده گرفتیم.

همواره رعایت سلسله مراتب نظامی به ویژه در برگزاری جلسات عملیاتی بسیار با اهمیت است و باید با تدابیر ویژه از ورود نیروهای غیر مسئول به جلسات جلوگیری کرد تا اسرار نظامی حفظ شود.

شهید حسین خرازی

جلسه فرماندهی در یکی از مقرها تشکیل می‌شد. دستور رسید. هیچ کس بدون کارت شناسایی وارد نشود. من به اتفاق یکی از بچه‌هایی که بچه یزد بود نگهبانی دم در را به عهده گرفتیم.

کنترل کارت‌ها به عهده من بود. فرماندهان یکی یکی با نشان دادن کارت شناسایی وارد محوطه می‌شدند و از آنجا به محلی که جلسه برگزار می‌شد، می‌رفتند.

نگاهم به در بود. یک ماشین جیبی جلوی در نگهبانی توقف کرد. قصد ورود به محوطه را داشت.

جلو رفتم و گفتم: "لطفا کارت شناسایی."

گفت: "ندارم."

گفتم: "ندارید؟"

گفت: "نه ندارم."

گفتم: "پس باعرض معذرت اجازه ورود به جلسه رو هم ندارین!"

دستش را روی شانه راننده زد و گفت: "حرکت کن"

جلویش ایستادم و گفتم: "کجا؟"

گفت: "تو محوطه"

گفتم: "نمی شه"

گفت: "بهت میگم بروکنار."

گفتم: "نه آقا نمیشه."

گفت: "چی چی رو نمیشه، دیرم شد."

محکم واستوار جلویش ایستادم و به دوستم گفتم:

"آماده باش هر وقت گفتم، شلیک کن."

دوستم اسلحه رابه طرف ماشین گرفت و با لهجه زیبای یزدی دو سه بار گفت: "رضایی بزمنم یا می زنی؟ رضایی بزمنم یا می زنی؟"

وقتی راننده جدیدت مان را دید گفت: "حاجی، این آقای بسیجی، شوخی سرش نمی شه!"

دست برد. داخل جیبش و کارتش را بیرون آورد و گفت: "بفرمایید این هم کارت شناسایی!"

مشخصات کارت را با دقت خواندم:

نوشته بود:

"حاج حسین خرازی."

گفتم: "ب ب ببخشید آقا من فقط به وظیفه ام عمل کردم."

حاجی خندید وگفت: "آفرین بر شما رزمندگان، وظیفه شناس"

بعد از آن هر وقت مرا می دید. می خندید و گفت: "رضایی بزمنم یا می زنی؟"

راوی: بهرام رضایی(فارس)